## ادامه نقد كلام سید

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 صحبت در كلام مرحوم سید بود درباره تصویر مثل افلاطونی و تشبیه آن به كیفیت قضاء و قدر. در این مرتبه، عرض شد كه مرحوم سید، كلام خالی از دقت نیست. باید به آن توجه كرد. و به نظر می‌رسد كه همچین در آن رایحه كشف و شهود هم پیدا می‌شود. مسئله در اینجا صرف فقط تعقّل و تصویر ذهنی در نبوده است. كه با یك توضیحی نسبت به بعضی از مطالب عرض شد، كه این قضیه می‌تواند صورت صحیحی داشته باشد.

 و ما حصل مطالب مرحوم سید، به این قضیه برگشت كه در عالم مشیت و تقدیر، دو مرتبه وجود دارد كه یك مرتبه‌اش مرتبه محو و اثبات است، و یك مرتبه بعد كه مرتبه تنجّز و تنفیذ می‌باشد. و در مرتبه محو و اثبات، آن حقیقت متعینه خارجیه، به صورته الأصلیه، در آن مرتبه قبل حضور دارد؛ منتها قابلیت برای تغیر و تبدّل در آن مرتبه برای او محفوظ است. و از آن مرتبه كه می‌خواهد برسد به مرتبه بعد كه مرتبه عینیت خارجی است، و تكوّن خارجی، در این‌جاست كه عالَم، عالَم تضارب اسباب و علل است. و آن‌چه را كه از احادیث، از روایات و از مطالب و حكایات در مورد كیفیت تعین اشیاء ملاحظه می‌كنیم، این‌ها به مرتبه بعد برمی‌گردد، نه به مرتبه قبل! یعنی در مرتبه قبل، ما علم و اطلاع نداریم بر این‌كه در آن‌جا چه ثبت شده، و چه چیزی در آن‌جا تصویر شده و به عبارت دیگر در آن‌جا نگاشته شده. كه نوشتن و امثال ذلك و این‌ها، همه عرض كردیم كه همه این‌ها برگشتش به ثبت واقعیت است. اینی كه داریم دو تا ملك هستند، یكی در یمین و یكی در یسار و حسنات را می‌نویسند و سیئات را می‌نویسند، معنای نوشتن در اینجا بوسیله این‌ها دیگر باید مشخص و واضح باشد، كه نوشتن در این‌جا، نوشتن با قلم و مداد و خودنویس و خودكار و قلم نی و مركّب نیست؛ این نوشتن، نوشتن به معنای ثبت شدن است. به معنای نگه‌داشتن است! منتها در این‌جا بنویس به معنای تحقق یك صورتش است، نوشتن در آن‌جا به معنای تحقق صورت دیگر است. همانطوری كه نور، در این‌جا به معنای تحقق یك مصداق از مصادیق آن واقعیت است الظاهر لعینه، لشخصه، المظهِر لغیره. همین نور در عوالم دیگر به صورت دیگری است و به حقیقت دیگری این نور تجلی می‌كند. در عالم برزخ نوری كه ما مشاهده می‌كنیم، با این نوری كه در اینجا هست، متفاوت است. در حالی كه خب در آن‌جا هم روز و شبی وجود دارد و چراغ در آن‌جا نوری وجود دارد، در حالی كه شما منشأش را نمی‌بینید. فرض كنید در آن‌جا می‌بینید كه روز است، ولیكن خورشیدی را نمی‌بیند. گاهی اوقات هم خب نور خورشید هم می‌بیند. یعنی نور بدون خورشید را در آن‌جا انسان مشاهده می‌كند؛ منشأ ندارد! ولی در این‌جا حتما نور باید مستند به خورشید باشد، یا مستند به چراغ باشد.

 این تفاوت‌ها در آن‌جا وجود دارد. و در موارد بالاتر، شما حتی این را هم نمی‌بینید. این نور را نمی‌بینید. یك حقیقت دیگری را می‌بینید كه آن حقیقت را اسمش نور می‌گذارید و در یك واقعه دیگر یك نوری را می‌بینید كه آن نور اصلا با آن‌چه را كه در اینجا هست به طور كلی در تضاد كامل است. و آن نور سیاه است! فرض كنید كه ما در سیاهی كه نمی‌توانیم چیزی را مشاهده كنیم. و عجیب این‌جاست كه آن سیاهی در آن‌جا، اشتداد در نحو اتمّ و اكمل نوریه است! یعنی شما در آن‌جا نور را احساس می‌كنید، منتها به واسطه شدّت جلالیه، و شدّت قهّاریه، و آن شدّت كبریائیت و بهاء، آن نور، سیاه است! یعنی رنگ ندارد؛ كه از او تعبیر به مقام هوهویت می‌كنند. كه در آن‌جا لا رسمَ و لا اسم، و لا كیفَ و لا لون و لا شكل. در آنجا می‌تواند به این كیفیت تحقق پیدا بكند. چون هرچه نور در آن وجود داشته باشد، این نور یك تعینی دارد كه آن تعین او را از سایرین متمایز می‌كند. ولی در این سمت نور سیاه، دیگر همه‌چیز در آن مقام قهّاریت، همه هضم می‌شوند و همه جزم می‌شوند و همه فانی می‌شوند و همان، آن منشأ برای انوار متلألئه دیگر می‌تواند قرار بگیرد. لذا افرادی كه صاحب كشف هستند، در آن مكاشفات خودشان، انوار مختلفی مشاهده می‌كنند. اول نور زرد می‌بینند، بعد نور سفید می‌بینند. ـ و در بعضی موارد عكس است ـ بعد آبی، بعد تبدیل به سبز می‌شود، بعد همینطور بالا، تا این‌كه تبدیل به نور سیاه می‌شود. نور سیاه گاهی می‌آید، گاهی می‌رود، و بعد این حالت ملكه می‌شود، و بعد از آن حقیقت نوریه سوادیه هم، از آن تجاوز می‌كنند و یك حقیقت نوریه را در خود می‌بینند كه آن اصلا دیگر شكل ندارد كه آن دیگر اصلا یك بحث دیگری است و یك عالم و فضای دیگری است.

 شنیده‌اید شما فرض بكنید كه نگاه می‌كنیم به همدیگر می‌گوییم فلانی نور دارد؟ آن نور ندارد؟ این نور كجاست؟ این فرض بكنید كه آدم در یك مسجدی می‌رود احساس نورانیت می‌كند. آن نورانیت شكلش چی است؟ شكل ندارد. یا این‌كه می‌گوییم در صورت فلانی ظلمت است. بعضی‌ها هستند، آدم نگاه می‌كند، همچین عكسشان را نگاه می‌كند، اصلا حالت انقلاب برایش پیدا می‌شود. جدّاً ها! اصلا بعضی از این افراد، و اشخاص، من بعضی عكس‌هایی را كه می‌بینم، صوری را كه می‌بینم، اصلا یك چنگیزی است، در این قالب! یك مغولی است! یك مغول است، یك تیمور است، یك چنگیز است، یك صدام است، فرض كنید كه یك حیوان ... حیوان كه استغفرالله! حیوان روز قیامت می‌آید و جلوی ما را می‌گیرد! من چه گناهی كرده‌ام كه ما را قیاس كردی حیوان كه گناه نمی‌كند كه ما نمی‌توانیم تشبیه كنیم. واقعا یك خون‌ریزِ خیلی ... در قساوت عجیب است. اما خب عجیب است، آدم نگاه می‌كند ظاهر آراسته‌ای دارد، فرض كنید كه مورد توجه افراد، می‌روند، می‌آیند، كار می‌كند، تجارت می‌كند، بزّازی می‌كند، نمی‌دانم قصابی می‌كند، هركاری كه می‌كند؛ اما این صورت، صورت عجیبی است. همانطوری كه در لحن، و در صدا هم انسان ... ولتعرفنّهم فی لحن القول‌. نمی‌فرماید لتعرفنّهم فی قولهم. إذا جائک المنافقون قالوا ... إذا جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا در اینجا لحن قول در اینجا ندارد. التفات كردید؟ همان نفس كلام است. همان نفس كلامی كه فاسق می‌آید، آن نفس كلام را تحقیق كنید. هرچیزی را كه نگویید. (....)

 وقتی می‌بینید یك نفر یك دفعه دروغ گفت، دو دفعه دروغ گفت، سه دفعه دروغ گفت، پس معلوم می‌شود دروغ گفتن برایش این چیز نیست. همچین دروغ گفتن برایش مشكل نیست. همانطوری كه ما راحت فرض كنید كه راست می‌گوییم، او هم همینطوری به همین راحتی ما دروغ می‌گوید. هستند بعضی‌ها. هان؟ خیلی برایشان مشكل نیست. دروغ می‌گویند و اگر یك روزی صدتا دروغ نگفتند، اصلا شب خوابشان نمی‌برد! اگر مثلا صد تا فحش ندادند، شب خوابشان نمی‌برد، اصلا انگار یك چیزی كم دارند. اصلا باید همه حرف‌هایشان دروغ باشد. دروغ یك چیز شیرینی بر مذاق آن‌ها می‌آید! إخفاء، كتمان، حقه بازی، این‌ها همه‌اش خیلی شیرین می‌آید. چرا؟ این نفس برگشته. نفس، برگشته! فطرت عوض شده! آن‌وقت در صورت این‌ها نگاه می‌كنی، می‌بینی اوه اوه اوه! چه خبر است! چه خبر است! چه خبر است! شاید اگر فرض كنید كه انسان یك حال توجهی داشته باشد، با یك نگاه به صورت آن‌ها بالكل از بین می‌رود! اینی كه بزرگان می‌فرمودند با هركسی حرف نزنید و با هركسی تماس نگیرید، به خاطر انتقال همین قضیه است! این قضیه منتقل می‌شود! آن كدورت در نفس منتقل می‌شود. آن كدورت در صحبت ... آن مربوط به آن است. دروغ ... ولی بعضی‌ها هستند نه. حرفشان دروغ نیست، می‌پیچانند آدم را. نمی‌خواهد ... ظاهرش دروغ نیست‌ها، باطنش دروغ است. ولی با یك ظاهری، با یك كلك بازی‌ای، با یك تبسمی، بله، با یك ظاهر آراسته‌ای، می‌خواهند خودشان را بنمایانند. عجیب است‌ها! عجیب است‌ها! من بعضی ... چطور بعضی‌ها در این ایفاء نقش حقه‌بازی، واقعا دست شیطان را می‌بندند. ایفاء نقش حقه بازی. آن‌وقت این‌ها مشمول این آیه‌اند. این به دروغ بر نمی‌گردد. به خودِ اصل نفس. ولتعرفنّهم فی لحن القول. یعرف المجرمون بسیماهم. با صورت آن‌ها مجرمین فهمیده می‌شوند. اگر یك دزدی برود دزدی بكند، شما بر می‌دارید در چشمش نگاه می‌كنید، ببینید این چشمش چه می‌گوید. خب خیلی مواقع مشخص است. بعضی‌ها در دزدی و در خیانت و كلك، آن‌قدر ماشاءالله، ماشاءالله، ماشاءالله، ـ بزنیم به تخته، كه یك وقتی این‌ها چشم نخورند! حیف است این‌ها از بین بروند! ـ در دزدی و تقلب و دروغ انقدر پیش رفته‌اند كه انگار نه انگار كه این دارد دروغ می‌گوید. انگار نه انگار دارد كلك می‌زند. همینطور قشنگ نگاه می‌كند و تبسم می‌كند و ...

 یك دفعه ما یك جا رفتیم، سفری بود، اوه اوه اوه! بله! مكه مشرف شده بودیم، به یك انگار چند سال پیش بصورت آزاد ... گفتیم مشرف شویم عمره، عمره رفتیم. بعد رفتیم و قرار بود آن‌جا ملحق به یك كاروان بشویم. یك كاروانی كه آن كاروان هم آزاد بود برای دولت نبود ما رفتیم آنجا و یكی آمد و رفتیم ببینیم كی است دیدیم یك ساختمانی است، این اصلا نه به هتل می‌خورد، نه به مسافرخانه می‌خورد، یك چیز درب و داغان و ... گفتیم چی است؟ این بود به ما گفتند خلاصه اینجا و فلان؟! با بچه‌هایم و این‌ها بودیم. گفتیم لابد می‌گویند شلوغ است دیگر، شلوغ است، نیست كسی نیست، نمی‌دانم دیگر بنده خدا زحمت كشیده‌اند، خودشان را پاره‌پوره كرده‌اند اینجا را برای ما پیدا كرده‌اند!

 بعد همینطور نشسته بودیم و ـ نصف شب هم بود دیگر، آنجا، مدینه. ـ بعد یك دفعه آن همان آقایی كه دلسوز كاروان! بود آمد سلام علیكم!

 ـ سلام علیكم.

 ـ حال شریف؟

 یك نگاه كردیم! پناه بر خدا! خدا عاقبتمان را بخیر كند با این آقایی كه انقدر ریش دارد و بله! شصت‌سال بالا سنّش است و ...

 ـ حاج آقا! خب ان‌شاءالله كه قبول است! ان‌شاءالله كه ...

 بعد:

 ـ مقدمتان را بنده ...

 بعد گفتم: آقا ما آمدیم اینجا در خدمت شما.

 ـ ما قدم زائر رسول الله را بر سرمان می‌گذاریم!

 گفتم عجب آدم خوبی است! «ما قدم زائر رسول الله را بر سرمان می‌گذاریم!»

 گفتیم آقا حالا نمی‌خواهد سرت بگذاری، یك اتاق بده به ما كه بگیریم بخوابیم. خیلی خسته‌ایم و فلان و ... فهمیدیم این از آن‌هایش است! دیدیم اوه اوه! گفتیم آقا: می‌گویند ـ همینطوری گفتم ـ گفتم.

 گفت: جا كه عرض كنم، چه عرض كنم؟ چه بگویم؟ اگر جایی پیدا بشود. اگر جایی ... ولی خب زائر رسول الله را كه نمی‌شود اینجا ... بفرمایید! من اتاق خودم را به شما می‌دهم! اتاق خودم!

 حالا ما خبر نداریم از این طویله كه این در این طویله خلاصه چی است و چه خبر است و چه می‌گذرد. رفتیم بالا و یك اتاقی داشت، یك تختش كه در رفته بود! نمی‌دانم یك تختش هم كه حوض آب و بركه آب مثل این چی است؟ گودی پیدا شده بود و نمی‌دانم آنجا كسی شیرجه می‌زد؟! آخر تخت گود است انقدر؟ نیم متر؟ گفتم بابا من دیسك دارم! چطوری روی این تخت ...

 گفت: این رو، یك تخته می‌گذاریم. یك تخته ...

 خلاصه بگذریم! بگذریم! معلوم شد نصف بیشتر این طویله، اصلا خالی است! خالی است! نصفِ بیشتر این مسافرخانه كه چه عرض كنم؟ چی چی سه طبقه، اصلا خالی است. و این از آن كلّاش‌های از آن كلاش‌های نمره‌یكِ ... حقه‌بازهای فلان و ...

 بله. بعد ما رفتیم و «و اصلا پیدا نمی‌شود من امروز فكس زدم تهران نفرستید آقا! نفرستید! نیست آقا! من مانده‌ام چه كنم؟!»

 ما برگشتیم و یك تخت برای ما پایین انداخت. ما سه چهار تا بودیم كه برای ما پایین انداخت كه یكی‌مان پایین بخوابد و ... یكدفعه شیر آب باز شد، آب آمد ... آن یكی داشت نمی‌دانم چیزی بود در پشت سرش بود می‌گشت.

 ـ آمده‌ام اینجا تا اتاقی را كه حمام داشته باشد به شما بدهم، رخت‌شویی هم داشته باشد كه شما راحت باشید.

 ما اصلا یك شب ماندیم گفتیم توی پیاده‌رو بخوابیم بهتر است!

 آن‌وقت برای هر نفری، شبی چقدر؟ منظور؟ می‌بایست بگوییم. ما به خاطر این‌كه خب آزاد رفته بودیم، خواستیم یك عمره آن ماه رجب را هم درك كرده باشیم. یك ماشین گرفتیم و رفتیم برای مكه، عمره ماه رجب را انجام دادیم و یك شب بودیم یا دو شب، مثل این‌كه دو شب هم مكه بودیم، بعد برگشتیم دوباره همین‌جا و اثاث را آوردیم كه برویم. حالا كه آوردیم برویم، می‌گوید: آقا كجا می‌خواهید بروید؟ ما پول داده‌ایم!

 گفتیم: مگر شما نمی‌گویید جا نیست در مدینه؟ یك دانه جا هم پیدا نمی‌شود؟ ما می‌خواهیم برویم كنار خیابان بخوابیم.

 ـ نمی‌شود! ما پول داده‌ایم! این همه پول مدینه شما را، پول مكه شما را ...

 بعد معلوم شد این حقه‌باز، تازه از اینی هم كه چیز می‌كنند، این‌ها یكی دو تا اتاق به او مجانی می‌دهند، مجانی، این آن اتاق مجانی‌ای كه به خودش داده‌اند ـ یك نفر بود دیگر ـ این را داده به ما، آن‌وقت دارد حساب می‌كند! ای بی‌پیر! این آن چیز خودش را ... دارد ما چهار نفر، چقدر، دارد برای ما آن‌جا شارژ حساب می‌كند. فلان. هیچی. گفتم آقا گذرنامه ما را بده، چیز، گذرنامه دست خودمان بود، آمدم به آن مسئول هتل هم گفتم كه ما از اینجا می‌رویم و بعد هم تلفن كردم تهران به آن واسطه گفتم آقا بدان كه این یك همچنین آدمی است، خلاصه چیزت هست.

 ـ خلاصه شما به ما ضرر زدید، شما به ما چه كردید، فلان كردید، این حرفها ...

 گفتم صدایت درنیاید و الّا به بقیه می‌گویم! فرض بكنید كه ... می‌گویم این سر گردنه‌ای ...

 آن‌وقت یك چند تا بدبخت دیگر هم آمده بود، حالا نمی‌دانم چه به سرشان آمده بود. حالا از آن گذشته، یك آخوندی این وسط پیدا شده بود، از این حمایت می‌كرد! از آن آخوندها! از آن آخوندهای به به به! كه سر را پایین می‌اندازند و خیلی قیافه حق به جانب می‌گیرند و همچین بله ... همچین از این دفاع می‌كرد: بله كه واقعا خدا اجرشان بدهد!

 گفتم: به جای حقه بازی و از خائن دفاع كردن، اینجا حرم پیغمبر است، یك نگاه به این گنبد بكن! جدّت كمرت بزند! ـ سید بود! ـ تو نمی‌دانی این چه حقه باز سر گردنه‌ای است كه الآن داری از او دفاع می‌كنی؟

 آقا این سرش را انداخت پایین، بلند شد در رفت! دید كه شاید بخواهم بروم الان پلیس بیاورم! خلاصه ما ساك را برداشتیم، بعد دیدیم ا! این‌ها هم مثل این‌كه خلاصه آمده‌اند و برای این و فلان. حالا برای این‌ها، تازه یك اتاق‌های خیلی بهتر از ما داده بود. تازه به این‌ها، آمده بودند و خلاصه با او دعوا ...

 آقا ما رفتیم در هتل كه كنار ما بود، یك هتل تمیز و شیك و این حرفها، گفت: برو بابا! كجا شلوغ است؟ یك سوم هتل خالی است!

 از همین هتل‌های مدینه، برداشته‌اند درست كرده‌اند برای زائرها، برای این‌ها. بله حالا هركس هستند، برای زائرها رفاه و این‌ها ایجاد كرده‌اند. هرچی هست.

 رفتیم آن‌جا و یك سوئیت دراندشت. گرفتیم و نمی‌دانم جا خالی و از این حرفها فلان نبود.

 آن‌وقت اصلا جوری صحبت می‌كرد با آدم، راست راستی فقط مگر امام زمان و پیغمبر بفهمند ته این‌ها چی است ما كه قدم زائر رسول الله بر سرمان است!

 اتفاقا ... چه چیزها ... آن‌وقت من دیدم این آقا این سلامی كه كرد به ما، اصلا ما این‌طرف و آن‌طرف شدیم! اصلا همین: سلامٌ علیكم!

 ـ اوه اوه اوه! این چه هست؟! خدا آخر و عاقبتمان را به خیر كند!

 خب حالا فعلا چكار كنیم؟ در خیابان كه نمی‌توانیم بخوابیم. حالا دیگر بالاخره رفتیم. این‌ها اصلا ذاتشان بر می‌گرددها! اصلا ذات این‌ها به طور كل تغییر پیدا می‌كند. دروغ گفتن، حقه بازی، كلك، حالا یارو پارچه فروش بود در بازار. حاجی بدبخت را هم می‌آورد حج.

 و از این‌ها زیادند آقا! الی ماشاءالله. مخصوصا امروزه كه دیگر اصلا رسم شده. دروغ رسم شده. حقه بازی رسم شده. تقلب رسم شده. رسم شده! اصلا رسم. به عنوان یك حقیقت پذیرفته شده. درست؟ می‌گوییم فلانی كدورت دارد. این كدورت چیست؟ یعنی چه این كدورت؟ یعنی این صورتش یك دفعه صورتش سیاه است؟ نه! صورتش خیلی هم سفید هم هست! اما وقتی نگاه می‌كنی، اصلا حال بر می‌گردد. این مال چیست؟ مال ظلمت! خب این ظلمت با این نور متفاوت است. ما می‌گوییم فلانی چقدر نورانی بود. چقدر نورانی ... مثلا فرض كنید روزه سید الشهداء چقدر نورانی می‌كند انسان را؛ خب بله اینطور هم هست. زیارت‌ها چقدر انسان را نورانی می‌كند. زیارت مشاهده مشرفه انسان را نورانی می‌كند. در حالتی كه ممكن است فرض كنید كه نورانی می‌كند، صورتش هم سفید نباشد. گندم‌گون باشد، سبزه باشد، صورت سفید نباشد. یا اصلا سیاه باشد. بعضی از این سیاه‌ها هستند، عین زغال! مثل این كیف! ولی آدم به صورتشان نگاه می‌كند می‌بیند چقدر این‌ها نورانی‌اند! عجیب این‌ها! چقدر ...

 در یك سفری بود كه با مرحوم آقا حج مشرف شده بودیم. من شانزده سالم بود آن زمان، زمان شاه. حج مشرف شده بودیم. یكی از این سیاه‌هایی كه در مدینه بود كار می‌كرد، ـ یك دفعه در قبلًا آنجا خواجه می‌آوردند. الآن دیگر نیست. خواجه می‌آوردند و مثلا ... بیچاره‌ها. ـ ایشان می‌فرمودند: به یكی از این‌ها ـ كه حتما حالا سیاه و این ها بودند ـ این استعدادی دارد كه اگر آن استعداد در مسیر سلوك و تربیت قرار بگیرد، از آن‌ها می‌شود! یكی از آن ... فرمودند. این كه گفتند، ما رفتیم در فكر. یعنی ما و اخوی و این‌ها رفتیم در فكر، این كیست؟ این منظور ایشان ... ما می‌دیدیم دیگر مثلا این‌ها. بعد آن روز وقتی كه مشرف شدیم به حرم، یكی از این‌ها بود، همینطوری چشم ما گرفت، همین مثلا یكی از این ... به آقا گفتیم: آقا منظورتان این است؟ ایشان فرمودند: آره! این است. منظور من. یكی از این‌ها بود!

 و خب ما همینطوری به این‌ها یك نظر خیرخواهی می‌كنیم. نظر چیز می‌كنیم. اما در این نفس خدا چه قرار داده، چه اكسیری در این نفس قرار داده كه می‌تواند اگر مورد تربیت قرار بگیرد، چه‌ها كند و چه خبرها بشود. خواجه هم هست! خواجه هم هست. خب این نور و این نورانیت برای چیست؟ این نورانیت، نورانیت چراغ و خورشید و ماه نیست. این نورانیت، نورانیت یكی از مصادیق این قضیه است.

 خب این مطلب از این نقطه نظر، كه آن نور، دیگر نوری است كه در او حتی سیاهی هم در آن‌جا نیست كه انسان بین سیاهی و غیر سیاهی فرق بگذارد كه آن نور را می‌گویند نور عالم عماء، كه از نور سیاه بالاتر است! چون در خود نور سیاه، در آن‌جا، یك امتیازی هست، بین انوار، كه همه را می‌گیرد، آن نور، نور مقام واحدیت است، گرچه در بعضی از موارد، آن نور را به احدیت اشتباه می‌كنند. ولی به نظر بنده، آن نور، نور مقام واحدیت است كه همه انوار و همه نعوت و صفات كلیه را در خود به عنوان صفت واحده، می‌گیرد. بعد، یك مرتبه از آن بالاتر، یك حقیقت نوریه است، كه آن حقیقت نوریه، نه سیاه است، نه قرمز است، نه زرد است، و نه سبز، و نه سفید، كه آن حقیقت نوریه، شكل ندارد، و اسم و رسم ندارد، و همان، حقیقت نوریه، عبارت است از وجود بالصرافه حق، كه در آنجا: الله نور السماوات و الأرض، حكایت به آن حقیقت نوریه می‌كند، كه باطن و حقیقت همه اشیاء، آن وجود بالصرافه است كه از او تعبیر به الله نور السماوات و الأرض شده. كه این‌هایی كه بی‌سواد و این‌ها هستند، می‌گویند: خدا، نور دهنده آسمان و زمین است! بعضی از همین، هستند از همین افرادی كه خب ترجمه می‌كنند كه خب منوّر السماوات و الأرض! سماوات و الأرض استنیر بضیائه. به چی. خب این‌ها قابل توجه اصلا نیست.

 درست شد؟ این الله نور السماوات و الأرض، یعنی نورِ نه این آسمان این كه یكی‌اش است. نور سماوات سبعه، به انحاء وجودیه و به اشكال وجودیه مختلفه خودشان. مثال است، ملكوت است، جبروت است، لاهوت است، ملكوت علیا داریم، ملكوت سفلی داریم، این برزخ و مثال داریم، و اعیان و الشهادههم كه خب داریم. این الله نور السماوات و الأرض، حكایت از همین حقیقت نوریه بالصرافه می‌كند، كه در اشكال مختلف، آمده و ظهور و تجلی پیدا كرده و هیچ‌چیزی غیر از تجلی هم در خارج تعین ندارد. بین آن مطلبی كه در مقام مشیت و در مقام تبدّل و تنجّز مرحوم سید فرمودند، یك نكته‌ای در اینجا هست و آن اینكه: همانطوری كه عرض كردیم، در یك مسئله بین ما و بین ایشان نقطه اتفاق است، و آن نقطه این است كه: حقائق علمیه، در كلام مرحوم سید و عرض حقیر، این حقائق علمیه به صورت نیست، بلكه به صورت یك واقعیه خارجیه است. یعنی وقتی كه این دو تا ملك می‌آیند و مطالب ما را می‌نویسند، اینطور نیست كه یك كتاب دستشان گرفته باشند، یك كتابی كه فرض كنید كه جلدش سفید است، این گذاشته اینجایش، یك كتاب هم جلدش سیاه است مثل این، گذاشته اینجا! هر وقت كار خوب انسان انجام بدهد، در این می‌نویسند، كار خلاف هم آن‌جا می‌نویسند. مثل دفاتری كه در این دنیاست، نه این نیست!

 آن ملائكه‌ای كه موكّل بر انسان هستند: إذ یتلقّی المتلقّیان عن الیمین و عن الشمال قعید. خدا دارد می‌گوید. حواستان كجاست؟ حواستان كجاست؟ آنجا دیگر پاك‌كن نیست! آن‌جا دیگر این دفاتر دیگر دیجیتالی نیستش كه یك برنامه به آن بدهیم كه همه را بردارد پاك كند. إذ یتلقی المتلقّیان، تلقی می‌كنند! نه این‌كه می‌نویسند. یتلقّی. می‌گیرند. تلقّی یعنی گرفتن. وقتی كه من یك صحبتی می‌كنم، این صحبت مرا شما می‌گیرید. نمی‌گویند فلانی تلقی به قبول كرد؟ نه این‌كه فقط شنید. شنیدن با تلقی دوتاست. شنیدن یعنی این‌كه انسان می‌شنود. شما در ماشین نشسته‌اید، صدای دلنگ و دولونگ رادیو و موسیقی حرام، در حرام، همینطوری به گوش شما می‌خورد و هی می‌گویید آقا خاموشش كن! می‌گوید: آقا رادیوی جمهوری اسلامی است! خاموشش نمی‌كنم!

 خب چه بگوید؟ خب بزن بابا! بزن برو! بالاخره این یك روزی خاموش می‌شود این‌ها!

 درست شد؟ این به گوشش رسیده و این را می‌گویند تلقّی نكرد. ولی یك وقتی شما در یك مجلس غناء تشریف می‌برید می‌نشینید. مشرف می‌شوید؛ ببخشید!

 در یك مجلس غنا، كنسرت! می‌آیند برای شما آدم‌های قشنگ و خوب و خوشگل، می‌زنند و می‌رقصند و دلنگ و دولونگ و فلان! یكی می‌زند و یكی می‌رقصد، آن موقع شما اینطوری نگاه می‌كنید! اگر دو تا چشم دارید، اینطرف و آنطرف هم یكی‌یكی چشم در می‌آورید ... این می‌شود تلقّی! تلقی به این می‌گویند! خوب حالیتان شد؟ تلقّی!

 بگویید: نه آقاجان! تا ما نرویم و خوب این كه شما می‌گویید ـ شاید دروغ بگویید! از خودتان در می‌آورید! اغراق دارید می‌كنید! این حرفها چیست؟ آنجا طرف می‌رقصد و می‌زند و ما هم تخمه‌مان را می‌شكنیم و سیگار می‌كشیم! ای دروغ‌گوی پدر سوخته! هان؟ اینطوری می‌كنید؟ نه! حالا این ممكن است آدم فرض بكنید كه یكی دارد حرف می‌زند می‌گوید این چه می‌گوید شرّ و ور؟ تخمه‌مان را بشكنیم، فلان. ولی نه! آنجا اینطوری نیست! اگر شما ... بله! بعد از ظهر هم نخوابیده باشید، صبح تا غروب هم بیدار باشید، وقتی آن مجلس كنسرت تشریف می‌برید ـ من نرفته‌ام تا حالا ـ مجلس كنسرت تشریف می‌برید، بله ببخشید! مشرف می‌شوید، در آنجا این ده ساعت كه سهل است، اگر پنجاه ساعت هم قبلش بیدار باشید، آنجا سر حال می‌آیید! درست شد؟! قشنگ آنجا كی می‌زند، كی چطور می‌زند، سنتور را كی می‌زند؟ ویالون را كه می‌زند؟ سه‌تار و تار و مِتار و این‌ها را خلاصه و بعد هم چاشنی‌اش این وسطها بله از ما بهتران! خلاصه همه را ... این طرف وقتی می‌آید بیرون می‌گوید: هان! حال آمدیم بابا! چی بود خسته شدیم؟ نمی‌دانم پكیدیم در خانه‌مان! نمی‌دانم چه بودیم؟! اینطوری نیست آقاجان؟ اینطوری ... أیدنا آمد! این چی است آقا این مسئله؟ ـ این را می‌گویند هان، این را می‌گویند تلقّی. كی بود، چی بود، اسمش چه بود، كی زد، موسیقی چه بود، شعر كی بود، نمی‌دانم آن یارو رقاصه چه بود، این‌ها همه را قشنگ تمام خصوصیات یاد می‌گیرد و آن‌وقت می‌آید در خانه تمرین هم می‌كند! می‌آید تمرین می‌كند. اگر تلقی نمی‌كرد كه در خانه نمی‌آمد تمرین كند! فیلم برنداشته! نه می‌گویند فیلم نمی‌شود بردارید. آنجا چیز نیست. این را خودمان بعد می‌دهیم بیرون و بعد با چیز، محفوظ، حق تألیف محفوظ، حق نشر محفوظ می‌دهیم بیرون. نه، خودش می‌آید. این را می‌گویند تلقی. تلقی یعنی مطلب را گرفتن، در خود جا دادن! نه شنیدن. إذ یتلقّی المتلقّیان. حالا ملائكه چطور تلقی می‌كنند؟ این غیر ملائكه‌اش، اینها همه چیزند دیگر، این‌ها همه مظاهر جمالند.

 این ملائكه حالا چطور تلقّی می‌كنند؟ ملائكه نه این‌كه بیایند اینطوری تلقی كنند. آن فعلی كه انسان انجام می‌دهد، همان فعل و عمل را، همان عمل خارجی را، در خودشان نگه می‌دارند. صورتی در كار نیست. در خودش نگه می‌دارد. اقرأ كتابك. كفی بنفسك الیوم علیك حسیبا. ای وای! كفی بنفسك الیوم. نیازی به شاهد دیگر در اینجا نیست. نیازی به قاضی نیست. نیازی به دادستان و مدعی العموم و این‌حرفها و وكیل گرفتن نیست. الیوم، نفسك! كفی بنفسك! خودت، خودت الیوم كافی است. شما وجود خودتان را هم می‌توانید انكار كنید؟ ما می‌توانیم؟ من وجود خودم را می‌توانم انكار كنم، یا نیاز به شاهد دارد؟ نه آقا تو زنده‌ای داری حرف می‌زنی، خیال نكن مرده‌ای. دو نفر باید بیایند بگویند یكی این‌طرف و یكی آن‌طرف: آقای طهرانی تو الآن زنده‌ای داری حرف می‌زنی، یك وقت تصور نكنی مرده‌ای! مرده‌ات دارد حرف می‌زند!

 ـ ا؟ راست می‌گویید؟ خب خیلی خب قبول كردم!

 نه، اینطوری نیست. ما وجود خودمان را درك می‌كنیم. اینی كه داریم صحبت می‌كنیم درك می‌كنیم. كسان دیگر، هزار نفر هم بیایند بگویند آقا ما چیزی از شما نشنیدیم، بی‌خود می‌گویند. من صحبت خودم را درك می‌كنم. تلقی می‌كنم. وجود خودم را دارم تلقی می‌كنم. صفات و اسماء خودم را دارم تلقی می‌كنم. خصوصیات خودم را دارم تلقی می‌كنم. این تلقی نیاز به شاهد و نیاز به این مسائل ندارد. درست؟ اذ یتلقی المتلقّیان ... در روز قیامت خداوند می‌فرماید: كفی بنفسك الیوم علیك حسیبا. هیچ نیاز نداری. تو در دنیا نیاز داشتی برای وجود خودت شاهد بگیری؟ نه. نفسك الیوم در دنیا، كفی بالاعتراف بوجودك. و بموجودیتك و حیاتك. تو در دنیا، نیاز داشتی به این‌كه كاری كه بكنی شاهد بگیری؟ نه. من در این دنیا خودم دیدم كه دارم دزدی می‌كنم و پول را از بانك بر می‌دارم و می‌دزدم. هان؟ آن هم نه یك قران و دو قران. سه هزار میلیاردها! ده‌هزار میلیاردها! دِ برو! كشتی با بارش، برو وسط دریا! كی به كی است؟ كی به كی است؟ هان؟ كی به كی است؟! خودم در دنیا داشتم می‌دیدم این را. خب، حالا كسی می‌تواند به خود من هم بیاید و شاهد بیاورد: آقا شما داشتی دزدی می‌كردی! آن هم دزدی از كه؟ از این مردم بدبخت! كه نان شب ندارند! نان شب ندارند. درست؟ تو در این دنیا داشتی دزدی می‌كردی. نیاز به شاهد بود؟ هان؟ نبود دیگر. برای بقیه كه می‌توانیم حقه‌بازی و كلك بازی دربیاوریم. شاهد، آقا این دروغ می‌گوید، این فلان می‌كند، این با من خرده حساب دارد، این تحزب دارد، این سیاستش فلانی ...

 به خودمان هم می‌توانیم دروغ بگوییم؟ نه! چرا؟ چون این عملی كه انجام داده‌ایم در خود تلقی كرده‌ایم. تلقی یعنی چه؟ یعنی خود نفس وجود ما بر این عمل ما شاهد است!

 كفی بنفسنا الیوم علینا حسیبا. الآن من دارم در اینجا این مطالب را می‌گویم، این بحث‌ها را ما داریم در اینجا می‌كنیم. ما نیاز به شاهد نداریم. ما نیاز به وكیل نداریم، مدعی نداریم، فلان نداریم. فرض كنید كه شاهد بیاید، شهادت بدهد: آقا شما روز شنبه نمی‌دانم چندم ذی‌حجه، در اینجا داشتید این درس را در اینجا می‌گفتید. خب نیازی به شاهد نداریم. كفی بنفسِ همین مطالب و خروج همین مطالب از دهان من، علینا حسیبا. این كه من این‌ها را گفتم دیگر. درست شد؟ حسیبا. همین مسئله روز قیامت است. چطور در روز قیامت انسان می‌تواند پرونده خطخطی را تماشا كند؟ چطور می‌تواند؟ یعنی در روز قیامت خدا یك پرونده می‌دهد دست آدم و از آنطرف هم یك گرز را می‌گذارد بالا: یا قبول كن، یا زده‌ام بر سرت!

 خب این كه كفی بنفسك الیوم دیگر معنا ندارد! آنجا گرز است، مثل اینجا؟! یا این را امضا كن، یا آهان!

 ـ چشم چشم آقا ببخشید! چند تا امضا كنم؟ یكی؟! بیا آقا من پنج‌تا امضا كردم! چهارتا هم برای چیزهای دیگر.

 ـ هان خب خیلی راحت بچه خوبی شدی. نه تو سر به راهی. نه تو بد نیستی.

 آنجا اینطوری است؟ یعنی در روز قیامت خدا فرض كنید كه می‌آید و یك پرونده می‌دهد دست آدم، و می‌گوید كه چه؟ آقا این پرونده تو است در روز قیامت. پرونده تو. نگاه می‌كند: ا؟ این كارها را من كردم؟ فلان گناه را من كردم؟ فلان عمل خلاف را من انجام دادم؟ می‌گوید: خدایا این چیز نیست ...

 ـ دِ؟ داری درباره من حرف می‌زنی؟ كو این ملائكه؟! بلند شید بیایید ببینم!

 آن گرز را می‌آورند، آن مار را بر می‌دارند، عقرب را دستشان می‌گیرند: هان؟! می‌گویی یا نه؟!

 ـ خیلی خب بابا چشم! نزن بابا! نزن!

 بنده خدا می‌گفت: بابا هرچه بخواهید می‌نویسم. خدا خیرت بدهد، چند تا امضا كنم؟ یكی نه این ده‌تا برایت امضا كردم! خلاص شد، راحت شدی؟

 یا نه، این دیگر خب با این آیه منافات دارد. آیه می‌گوید: یا این‌كه فرض بكنید كه: نه این را تو این كار را نكردی؟ آن دوتا شاهد بیایند. یكی اینطرف، یكی آنطرف.

 باز در این جا خدا شاهد آورده. كفی بنفسك الیوم دیگر معنا ندارد.

 اگر به خدا بگوید: خدایا، من این نه ...

 ـ ما می‌آییم اصلا نشانت می‌دهیم! تو این فیلم را انجام دادی!

 ـ مونتاژ كردی خدایا! این كه چیزی نیست! بندگانت در این دنیا مونتاژ می‌كنند، ای فیلمند، ای فیلمند، ای فیلمند، همچین مونتاژ می‌كنند كه خودِ طرف هم نمی‌فهمد! أه! این كله همان كله است؟ این همان است؟ این حرفها را دارد می‌زند؟ ا من این حرفها را زدم؟ بله! دستگاه! دستگاه می‌آورند و فلان ... از این نمی‌دانم اكولایزر؟ اكولایزر می‌گویند؟ چی از این‌ها می‌گویند؟ صدا را بالا می‌كنند، پایین می‌كنند، یك صدا را ضبط می‌كنند، یك صدا را مثل آن می‌كنند، طرف هان! می‌آید در آنجا چه می‌كند ...

 سابق از این مونتاژها بود. یك دفعه یك جا می‌خواندم كسی می‌خواست از یكی پول بگیرد، خلاصه طرف قبول نمی‌كرد. خلاصه نمی‌خواست ... یك پولی می‌خواست بگیرد و نمی‌داد. این بلند می‌شود یك روز همان طرف را دعوت می‌كند در خانه‌اش. طرف را دعوت می‌كند در خانه‌اش و یك چلو كباب مفصل و غاز و ماز و از این حرفها هم خلاصه تنگش می‌كند. این خلاصه می‌كند و بعد هم شروع می‌كند صحبت و این یكی دو ساعتی از این ضبط می‌كند. از این ضبط می‌كند. خب در این ضبطش خب خیلی چیزها بوده. آمدم، رفتم، كردم، خوردم، نخوردم، بلند شدم، نشستم، فلان كردم، همه چیز در این بوده دیگر. بعد این را می‌دهد دست یك مخدّره مكرمه مجلّله مطوّله! او شروع می‌كند صحبت كردن. می‌گوید خب! آره آنجا می‌آیی با هم قرار بگذاریم؟

 ـ باشه! من قرار می‌گذارم!

 این «قرار می‌گذارم» را می‌گذارد بیخ حرف او.

 باز خب مثلا ... و هلمّ، خب بقیه‌اش بماند. شما كه بهتر می‌دانید! بنده دیگر چه عرض كنم خدمت بزرگان ما هیچ‌وقت اسائه ادب نمی‌كنیم. یاد می‌گیریم، تلمّذ می‌كنیم. این می‌گذارد بغل او. بعد یك هفته، یك نوار می‌فرستد در خانه او: ببین! این نوار را بگیر، پول مرا می‌دهی یا نه؟ ـ یك پول زور می‌خواست از او بگیرد. ـ آقا تا این را می‌بیند، دامبی می‌زند روی سرش! اگر این نوار دست زنش بیفتد چه می‌گوید؟ آقا چنان درست كرده، ـ اینی كه من می‌گویم، دروغ نمی‌گویم، جایی نخوانده‌ام، یكی از افراد به من گفت. گفت برای دوستم یك همچنین تله‌ای فلانی ریخته، چه‌كار كنیم؟ گفتم: عیبی ندارد. راهش این است به زنش بگو بیا، من توجیهش می‌كنم. زنش را آوردند، گفتم: به من اعتماد داری؟ گفت: بله. گفتم: یك شخصی با شوهر تو یك همچنین كاری كرده. گفت: قبول دارم!

 هیچ! مالیده شد رفت! ما او را برداشتیم ... آقا وقتی من گوش دادم، ـ زمان شاه البته این اتفاق افتاده. من تقریبا بیست و سه سالم بود. بیست و دو ـ سه سالم بود. آن زمان. وقتی من گوش دادم، من یكی باور كردم كه تمام آن چه كه در این نوار است، درست است! آنوقت شما نگاه كنید. البته الآن هم اتفاق می‌افتدها! الآن هم اتفاق می‌افتد. الآن هم ... شنیدم یك جایی، بعضی از افرادی كه من می‌شناسم، خدا ان‌شاءالله فقط عذاب این‌ها را زیاد كند. بعضی از افرادی كه من می‌شناسم و یك وقتی هم حتی ما سلام و علیك داشتیم با هم، از همین افراد عادی، عادی، مسائلِ چیزی ... با هم مثلا رفیق بودند. خیر سرشان رفیق بودند. بدبخت را می‌برند و فلان و فیلم می‌گیرند و چه می‌كنند و مونتاژ می‌كنند و ... كه چی؟ كه باید فرض بكنید كه كارهایی كه ما كرده‌ایم نباید آن كارها را شما بازگو كنید. از همین افراد عادی، نه این‌كه مربوط به جریانات و مسائل سیاسی و این‌ها؛ نه. این افراد عادی.

 الآن هم كه وسایل و این‌ها هم كه پیشرفته‌تر شده. اگر روز قیامت هم یك همچنین كاری خدا انجام بدهد، می‌گوید خدایا! بندگانت ـ روز قیامت من باشم می‌گویم! ـ بندگانت در دنیا ما خودمان مونتاژ می‌كردیم، فیلم می‌كردیم افراد را! ملائكه كه دیگر بابا دستشان خیلی بالاتر است! قبول نداریم!

 خدا می‌گوید: می‌مانیم! و لله الحجه البالغه!

 لذا هیچ‌كدام این‌ها نیست. كفی بنفسك الیوم علیك حسیبا. خودت در اینجا دیگر قاضی هستی قضاوت می‌كنی. خودت در اینجا مجبوری بپذیری واقعیت را. خودت در اینجا مجبوری این حقیقت را دریافت كنی. آن چیست؟ آن عبارت از خودِ عملی را كه بنده انجام داده‌ام. همان عمل را می‌آورند، همان عمل را، و همان حقیقت وجودی را، من در خودم احساس می‌كنم! این می‌شود تلقّی. این می‌شود تلقّی!

 إذ یتلقّی المتلقّیان، اینی كه اینجاست، و اینی كه اینجاست. نه مركبشان خالی می‌شود و نه قلمشان می‌شكند. تمام آن‌چه را كه انجام می‌دهیم، آن دوتا ملك در آنجا ثبت می‌كند. درست؟ عن الیمین و عن الشمال قعید. وقتی در آنجا ثبت كردند، همین دوتا ملك، در شب اول قبر به صورت نكیر و منكر، می‌آیند در شب اول قبر ... همین دوتا. نشنیده بودید این را؟ هان؟ همین دو تا! ما این دوتا تا حالا با تو بوده‌ایم! حال شما خوب است؟ كسالت كه ندارید؟ شما كجا بودید؟

 ـ عجب! تو ندیدی ما را؟! ما تمام اعمال شما را داشتیم، و در آن‌جا ضبط كردیم. حفظ كردیم. نمازی كه خواندی، روزه‌ای كه گرفتی، دزدی‌ای كه كردی، فلان كه كردی، همین خوب سر جای خود، بد هم، همه آن‌ها در سر جای خود. درست شد؟

 حالا كیفیت تبدّل این نكیر و منكر، این هم دیگر از اسرار است! حالا دیگر نمی‌توانم صحبتش را بكنم، ان‌شاءالله این قضیه باشد برای بعد و این‌ها. كه در آن عالم مجردات، چطور این حقایق تغیر صورت پیدا می‌كنند. همین دوتا ملك، می‌شود در شب اول قبر، نكیر و منكر ... نه این‌كه این دوتا می‌روند كنار پیش خودشان و یك دوتای دیگر می‌آیند در اینجا، این‌ها شروع می‌كنند.

 نگاه به نكیر و منكر می‌كنند، ای دادِ بی‌داد! یكی اینطرف ایستاده و یكی هم آنطرف. و تمام مسائل همه هست. همه مسائل همه ... درست شد؟ این مطلب بین مرحوم سید و بین عرض بنده، در اینجا این مطلب همین است. خود من را، ببینید! مرحوم سید، سید داماد ایشان در اینجا مطلب را به این كیفیت كه حقایق عالم وجودی در آنجا همه ثابت است. در آنجا همه هست. به صورت كلی و به صورت محو و اثبات. وقتی این در این عالم می‌خواهد ظهور پیدا بكند، دیگر در اینجا چیست؟ در اینجا منجّز می‌شود.

 پس بنا بر این، آن‌چه كه از مطالب ایشان ما موافقت می‌كنیم این مقدارش هست و صحیح هم هست، و كلام دقیق و عمیق و غیر قابل خدشه است. و آیات و روایات هم همه بر این مسئله دلالت دارد. یا فرض بكنید كه آن آیه شریفه‌ای كه: لقد كنت فی غفله عن هذا، فكشفنا عنك غطائك، فبصرك الیوم حدید. لقد كنت فی غفله. تو در غفلت بودی از ثبت اعمال، و از ثبت افعال خودت. فكشفنا عنك غطائك، حالا پرده برداشته شد، فبصرك الیوم حدید. امروز چشمت دیگر باز است. امروز دیگر مسئله غفلت در اینجا نداریم!

 این مقدار خب هست. اما از آنجا كه مرحوم میرداماد در دو نكته كه ... در یك نكته باز قضیه قابل توجیه است، و آن آنجایی است كه مرحوم سید در مسئله عالم قضاء كلی، در آن‌جا قائل به تغیر و تبدل بودند، كه بنده در آنجا عرض كردم، می‌شود این را همان مرتبه پایین‌تر آن لوح محفوظ گرفت. كه آن محو و اثبات هم در همان مسئله به اصطلاح لوح محفوظ در آنجا هم وجود دارد. كه این لوح محو و اثبات، عبارت است از نزول آن حقیقت عینیه، در مراتب سیری خودش، تا برسد به عالم شهادت. یا به عالم شهادت هم نرسد، در همان عالم مثال متوقف بماند. این نزول، از سیر نزولی را بهش می‌گویند چه؟ عالم محو و اثبات.

 كه این حقیقت واقعه خارجیه وقتی كه از آن عالم بالا حركت می‌كند، در اینجا بالاخره به چه صورتی می‌خواهد تجسم پیدا بكند؟ چطوری می‌خواهد خودش را نشان بدهد؟ این حركت نزولی را می‌گویند عالم محو و اثبات! در اینجا مسائل مختلفی پیش می‌آید. مرتبه تضارب علل و اسباب در اینجا مطرح می‌شود، این علت در آن علت، این علت در آن علت، اسباب همینطور مختلف، یكی كم می‌كند، یكی زیاد می‌كند، یكی صورت را تغییر می‌دهد، بر می‌گرداند، همینطور این در هر ثانیه ای در حال تبدّل و تغیر است، تا این‌كه به همان حقیقت واقعیه خودش كه حقیقت خارجیه است در اینجا برسد.

 این در همین مسائل در حال تغیر است. مثل این كه فرض بكنید كه می‌خواهند یك نفر را اعدامش بكنند. قاضی هم حكم كرده بر اعدام. اعدامش مسلم است، در این مسئله هم هیچ حرفی نیست. ولی می‌گویند: اگر این كار را انجام بدهی، این اقرار را بكنی، ما به این وسیله اعدامت می‌كنیم، این كار را انجام بدهی، اینطور، آن اینطور؛ در نحوه‌اش ... این نگاه می‌كند می‌بیند كدام نحوه تألّمش برایش كمتر است، آن را اختیار می‌كند. در خود اعدام حرفی نیست. در شكل اعدام: به دار باشد، با تفنگ باشد، با سیم برق باشد، با خفه كردن باشد، كلّه در آب كردن، هرچه می‌خواهد ... آتش زدن ... در آن كیفیت اعدام، این فرق می‌كند به اصطلاح خصوصیت و مسئله، تا این‌كه بر اساس آن فعلی كه انجام می‌دهد، آن مصداق اعدام هم مشخص می‌شود. این سلسله نزول از آن!! به عالم پایین، معنایش همین است. یعنی مطالبی را كه انسان انجام می‌دهد، قضایایی كه انجام می‌دهد، و دیگران انجام می‌دهد، این مسائل در همدیگر تضارب پیدا می‌كند، نتیجه‌اش همینی می‌شود كه الآن ما مشاهده می‌كنیم. این می‌شود دیگر آن امر محتوم و امر مختوم كه از لوح محو و اثبات گذشته است. لذا روایاتی كه داریم، مسائلی كه داریم، دعا در شب قدر و امثال ذلك و صله رحم و دیدن مثلا مریض و برّ به والدین و امثال ذلك و این‌ها همه در این‌ها تاثیراتی دارد، همه به شكل‌گیری این قضیه بر می‌گردد.

 آنی كه در این‌جا مورد نظر ما هست، و بنده روی این مسئله تأكید خیلی زیاد داشته‌ام و دارم، این است كه جمیع مراتب محو و اثبات، خود نفس آن واقعه و حادثه، و همه مراتب محو و اثبات، همه‌اش در همان لوح محفوظ كه از او تعبیر به عالم اعیانِ ثابته می‌شود، یا از او تعبیر به علم عنائی می‌شود، بنا بر اصطلاحات مختلف. یا از او تعبیر به لوح محفوظ می‌شود. همه این‌ها در آنجا ثبت است!! یعنی هم اصل واقعه ثبت است، هم این كه چه خواهد شد ثبت است، هم این‌كه این چه سیری را طی می‌كند ثبت است. پس همه‌اش ثبت است. پس چیزی غیر ثبت ما نداریم! یعنی در واقع نظر ما بر این است كه در آن لوح محفوظ، این مراتب تضارب اسباب نیست؟ پس كجاست؟ در حالی كه خود اسباب همه مراتب وجودی هستند و مرتبه وجودی كه نمی‌تواند در اینجا تلقّی به عدم داشته باشد. عدم با وجود دو تاست. اگر وجود است، این وجود كجاست؟ این وجود در همان لوح محفوظ است. منتها برای افرادی كه چشمشان نسبت به آن مطالب باز است نه، مانند افرادی كه می‌آیند یك حرفهایی می‌زنند، شرّ و ورهایی می‌گویند و یكی‌شان هم درست در نمی‌آید: فردا اینطور می‌شود، پس فردا آن‌طور می‌شود، نمی‌دانم ده‌سال دیگر چه می‌شود و این حرفها، اینها هیچ خبر ندارند. همین یك چیزهایی كه یك یكدفعه می‌پرانند. این ها نسبت به آن مطالب، لوح محفوظ خبر ندارند. اما برای اولیاء و صدّیقین، و برای ائمه، كه خب ائمه و معصومین آنها در حدّ اعلای مطلب هستند. برای اولیاء الهی نیز، آن حقائق لوح محفوظ برای آن‌ها روشن و مبین است! و هیچ جای شك و شبهه‌ای در این مسئله آن‌ها ندارند. پس بنابر این، ما می‌توانیم كلام مرحوم سید را هم به عرائض خودمان نزدیك كنیم.

 یك كلام بین ما و بین مرحوم سید هست كه این مسئله همینطور مبهم باقی می‌ماند. گرچه باز هم می‌توانیم بگوییم مرحوم سید در اینجا باز قصد دیگری دارند. و آن این است كه: مطالبی را كه در سرمدیت اتفاق می‌افتد، كلام مرحوم سید مشیر به این جهت است كه این‌ها صورتشان در آن عالم، بعدا تحقق پیدا می‌كند و فرق می‌كند با آن‌چه را كه در ازل این مسائل بوده!

 عرض بنده این است كه: ما ازل و ابد نداریم! یك واقعیت بیشتر نیست، این یك واقعیت، عبارت است از وجودِ یك وجود، كه این وجود نه ابتدائی دارد، و نه انتهائی دارد. وجودی كه ابتداء و انتهاء ندارد، دیگر ما او را نمی‌توانیم اسم ازل یا ابد بر او بگذاریم؛ می‌شود یك موجود ثابت! چرا؟ چون حركت، خودِ نفس حركت، مقتضی تبدّل استعداد به فعلیت است. تبدل استعداد به فعلیت، یعنی فاقد فعلیت. چیزی كه فاقد فعلیت باشد، حتما باید یك منشأ برای صدور داشته باشد. ولی اگر چیزی ازلًا و ابداً باشد، این به معنای این است كه اصلا تبدّل استعداد به فعلیت در او چی؟ منتفی است. می‌شود امر، امر ثابت و وقتی كه امر امرِ ثابت شد، دیگر ازلیت و ابدیت در آنجا می‌شود منتفی!

 پس بنا بر این خدا هست، وبا خدا لوازم ذاتیه و آثار او هست: كان الله، و لم یكن معه شیء، و الآن كما كان. كان الله و لم یكن معه شیء. بعضی‌ها می‌گویند كان الله و لم یكن معه شیءش درست است. فقره الا كما كان، این را اضافه كرده‌اند. نه آقاجان اضافه نكرده‌اند! كله تو نكشیده است! كان الله و لم یكن معه شیء. كان الله و لم یكن معه شیء درست است. ذات حق بوده است و تحقق داشته و با ذات حق امر دیگری مستحیل است باشد. چرا؟ چون اصل و حقیقه الشیء، و حقیقت الوجود، عباره عن وجود عن حقّه البسیطه بالصرافه و الصرفه این می‌شود چه؟ وجود حق است. وجود بسیطِ صرفه حقیقیه، این عبارت از وجود حق. و لم یكن معه شیء آخر، خب در اینجا صدق می‌كند. و الآن كما كان! الآن هم همینطور است. خب آیا الآن آثاری ندارد؟ آثار دارد. در اینجا ما این آثار را نمی‌توانیم نفی كنیم. و الآن كما كان. پس بنا بر این، از همین حدیث شریف، كه این معجزه امیرالمؤمنین علیه السلام، یا امام صادق است ظاهرا.

 تلمیذ: امام موسی بن جعفر.

 استاد: موسی بن جعفر یا امام رضا؟

 تلمیذ: ملحقش از موسی بن جعفر است.

 استاد: از موسی بن جعفر است. معجزه موسی بن جعفر علیه السلام می‌توانیم این روایت را قرار بدهیم، كه حقیقت بالصرافه وجودیه حق، این حقیقت، نه ازل دارد، و نه ابد دارد. یك حقیقت واحده ثابته، بدون ازل و ابد! كه همراه با آن حقیقت، و الآن كما كان است. پس بنا بر این همه اشیاء وجودیه، همه، با ذات حق معیت دارند. تمام شد! خب این دیگر صورت و این‌ها چیست؟

 ـ ان‌شاءالله چیزش هم برای بعد. ـ

 اللهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد